مبارزی که با چشمان باز تیر باران شد!

بررسی زندگی سیاسی شهید مظفرعلی ذوالقدر

محمدحسین اصانلو
دبیر تاریخ، خدابنده

مقدمه

جمعیت فدائیان اسلام یکی از مهم‌ترین گروه‌های سیاسی- مذهبی معاصر است که طی یک دهه (۱۳۳٤– ۱۳۲٤ ه.ش) نقش چشمگیری در تاریخ سیاسی ایران ایفا کرد. رهبر این جمعیت، **سیدمجتبی نواب صفوی** بود که در ۱۸ اردیبهشت‌ماه ۱۳۲٤ با صدور اعلامیه‌ای با عنوان «دین و انتقام» (خسروشاهی، ۱۳۷۵: ۹) جمعیت فدائیان اسلام را تأسیس کرد.

در آن اعلامیه، دلایل و اهداف تأسیس جمعیت، اجرای احکام اسلام، محو عوامل استعمار و جریان‌های انحرافی مخالف اسلام و مهیا ساختن زمینهٔ تشکیل حکومت اسلامی اعلام شده بود. نواب با تأسیس جمعیت فدائیان اسلام موفق شد جوانان پرشور و متدینی همچون **مظفرعلی ذوالقدر** را که عزم مبارزه با حاکمیت محمدرضاشاه پهلوی را داشتند گردهم جمع کند.

کلیدواژه‌ها: مظفرعلی ذوالقدر، فدائیان اسلام، حسین علا

مظفرعلی ذوالقدر

مظفرعلی ذوالقدر در سال ۱۳۰۲ هجری شمسی در شهرک کرسف [از منطقهٔ خدابنده در استان زنجان] دیده به جهان گشود و تا دوازده‌سالگی را در کرسف سپری کرد. وی از همان کودکی شاهد زحمات بی‌شائبهٔ خانواده کشاورز و زحمتکش خود بود. خانوادهٔ او بعد از اختلاف با حکمران وقت منطقه و مصادرهٔ اموال و املاک‌شان، و چشیدن طعم تلخ نظام ارباب- رعیتی به تهران و سپس به مشهد رفتند و به مدت چند سال در این دو شهر زندگی خود را با تنگدستی و مرارت‌های دور از وطن آغاز کردند، و سرانجام با میانجیگری بزرگان و توصیهٔ اقوام به کرسف بازگشتند. مظفرعلی، بعد از درگذشت پدر و مادرش در کرسف، این‌بار، در سن بیست سالگی، همراه با دیگر برادرانش با خاطرات تلخ بار سفر بسته و راهی تهران شد. بعد از مدت زمان اندکی اقامت در تهران جهت کار در کنسرسیوم نفت ایران راهی آبادان گردید. در آبادان از طریق یکی از یاران فدائیان اسلام به نام مهندس نکونام با تفکرات و اندیشه‌های این جمعیت آشنا شد و به فدائیان اسلام پیوست. به‌دنبال آن، وی براساس آموزه‌های فدائیان اسلام که در کتاب «راهنمای حقایق» نواب صفوی آمده بود و در آن مسائلی از قبیل فروش مشروبات الکلی و موادمخدر و غیره را ممنوع و حرام اعلام کرده بود به مخالفت با مشروب‌فروشان آبادان برخاست و با آنان درگیر می‌شد. چندی بعد به تهران بازگشت و توسط مهندس نکونام به نواب صفوی رهبر فدائیان اسلام

معرفی شـد. نواب صفوی نیـز او را به‌عنوان یکی از اعضای مرکزی جمعیت فدائیان اسلام پذیرفت.» (صدای کرسـف، بی‌تا: ۱۰). از آن پس، ذوالقدر، در تهران، در خیابان خراسان، همان کوچه‌ای که منزل نواب صفوی بود ساکن شد. (طیرانی، بی‌تا: ۲۰۰)

او جریـان تماس خود را با شـهید نواب صفوی چنین بیان کـرده اسـت: «چند سـال قبل کـه در آبادان بودم بـا افراد فدائیان اسلام آشـنا شدم. عکس نواب را به من نشان دادند و روزنامه‌هایشـان را می‌خواندند. بعد رفتم کویت، یک سـال در کویت بودم بعد به اتفاق مهندس نکونام که عضو جمعیت فدائیان اسلام بوده است به آبادان آمده و از آنجا مرا به تهران آورده و به منزل نواب صفوی برد و در حدود سـه سال است که نزد نواب صفوی بوده‌ام.» (همان: ۱۸۰)

پیمان بغداد و مجاهدت او

فدائیان اسلام از مخالفان سرسخت انعقاد کنسرسیوم نفت و همچنین پیمان بغداد بودند. زیرا معتقد بودند که ورود ایران در پیمان بغداد زمینه‌سازسلطهٔ‌نظامی آمریکا بر ایران است

به‌دنبـال کودتـای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، تحت عنوان عملیـات آژاکس، که علیـه دولـت ملی و مردمـی دکتـر مصدق انجـام گرفـت، کشـور ایران یک‌بار دیگر گرفتار حاکمیـت دیکتاتـوری گردیـد. مـردم کـه در دوران بیست‌وهفت‌ماههٔ زمامـداری مصدق طعم شیرین آزادی و حکومت ملی را چشـیده بودند یک‌بار دیگر از مشارکت و اظهارنظر در امور محروم گردیدند. رژیم کودتا برای تثبیت حاکمیت خود دست به اقداماتی به شرح زیر زد که مورد قبول شهید ذوالقدر و دیگر دوستان او در گروه فدائیان اسلام نبود:

الف. بـا انعقاد قـرارداد کنسرسـیوم نفت [امینـی- پیج] دستاوردهای ملی شدن نفت را بر باد داد.

ب. دموکراسـی نوپای ایـران را لگدمال کـرد و هر صدای آزادیخواهانـه‌ای را در گلو خفه کرد و با این کار خود جوانان پرشـور از جمله مظفرعلی ذوالقدر از جمعیت فدائیان اسلام را به‌سـوی مقاومت مسلحانه و مردم عادی را به‌سوی انقلاب رهنمون کرد.

ج. با نخسـت‌وزیری حسین علا به موازنه و بی‌طرفی سنتی به غرب و شرق که توسط دکتر مصدق مطرح شده بود پایان بخشید و با شرکت در پیمان نظامی بغداد[1]، ایران را به بلوک غرب وابسته ساخت. (هوشنگ مهدوی، ۱۳۸۰: ٦ و ۷)

پیمان بغداد با هدف کامل کردن حلقهٔ محاصرهٔ شوروی به بهانهٔ خطر کمونیسم و بر مبنای نظریهٔ آیزنهاور رئیس‌جمهور آمریکا، بین کشورهای ترکیه، عراق و سپس پاکستان و ایران تشکیل شـد. عضویت در این پیمان سیاست بی‌طرفی ایران را نقض می‌کرد. (جیمز، ۱۳۷۱، ج۱: ۱۵۹ و آشوری، ۱۳۷۰: ۲۰۲)

فدائیان اسلام از مخالفان سرسخت انعقاد کنسرسیوم نفت و همچنین پیمان بغداد بودند. زیرا معتقد بودند که ورود ایران در پیمان بغداد زمینه‌ساز سلطهٔ نظامی آمریکا بر ایران است. (خوش‌نیـت، ۱۳٦۰: ۱۵٤) لذا، بعد از آنکه از تصمیم قطعی حسین علا نخست‌وزیر وقت و شاه از پیوستن به پیمان بغداد اطلاع یافتند (به‌ویژه که حسین علا در دور اول نخست‌وزیری خود در سال ۱۳۲۹ شمسی موجب دستگیری و زندانی شدن ٦۰ نفر از اعضای فدائیان اسـلام شده بود)، تصمیم به ترور او گرفتند. (عباسی، ابراهیم، ۱۳۸٤: ۱۲)

نواب صفوی با فرا خواندن اعضای شـورای مرکزی جمعیت فدائیان اسـلام از جمله مظفرعلی ذوالقدر، سیدعبدالحسین واحدی و برادرش سـیدمحمد واحدی، خلیل طهماسـبی و محمدمهدی عبدخدایی موضوع لزوم از میان برداشتن و اعدام انقلابی حسـین علا نخسـت‌وزیر، را مطرح کرد و مظفرعلی ذوالقدر برای انجام مأموریت انتخاب شـد. وی ضمن آگاهی از مخاطرات مأموریت محوله، با عشق به شهادت در راه خدا، آرمان و باور خویـش بی‌تأمل آن را پذیرفت. (امینی، ۱۳۸۱: ۷۳)

به گفته محمدمهدی عبدخدایی مظفرعلی ذوالقدر غسـل شـهادت کرد و کفن پوشـیده، (صدای کرسـف، بی‌تا: ۱۰)، با کلاه سـیاه‌رنگ و پالتوی سـیاهی که بر تن داشـت با یک اسلحهٔ کمری از نوع بروئینگ و یک خنجر به محل قرار رفت. (طیرانی، بی‌تا: ۱٦۲)

رأس سـاعت ۳:٤۵ بعدازظهر ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۳٤ شمسـی حسین علا نخسـت‌وزیر پهلوی دوم، برای شرکت در مراسم ختم سـیدمصطفی کاشـانی فرزنـد آیت‌الله سیدابوالقاسـم کاشـانی وارد شبستان مسجد شاه یا مسـجد سلطانی (امام کنونی) در تهران شـد هدف تیر ذوالقدر قرار گرفت اما جان سـالم به‌در برد. مظفرعلی ذوالقدر دستگیر شد و حسین علا فردای آن روز با سر باندپیچی شده برای امضای پیمان بغداد عازم عراق شد. (همشهری، ۱۳۸۹: ۱۸)

چگونگی حادثه را مجلهٔ «خواندنی‌ها»، مورخ سه‌شـنبه ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۳٤، چنین آورده اسـت: «در حادثهٔ روز پنج‌شنبهٔ مسجد شـاه، گلوله به نخست‌وزیر اصابت نکرد و هدر رفت و ضارب (مظفرعلی ذوالقدر) بعد از اینکه مشاهده کرد تیر اولش به خطا رفت و تیر دوم نیز در لولهٔ اسـلحه گیر کرد... با هفت تیر بر سر نخست‌وزیر کوفت [کوبید]

پس از این حادثه، علا نخسـت‌وزیر، به عقب برگشـته و به ضـارب و اطرافیان که ضارب را به شـدت مضروب می‌کردند

سیدمجتبی نواب صفوی در بند اسارت

نگاه کرد و سپس برای شرکت در مجلس ختم به راه خود ادامه داد، از نخست‌وزیر خواستند که از شرکت در مجلس ختم منصرف شده و برای معالجه به بیمارستان برود.» (مجلهٔ خواندنی‌ها، ۱۳۳٤: ۱۰)

محاکمه فرمایشی و شهادت ذوالقدر

کفنی که ذوالقدر پوشیده بود، عبارت بود از یک پارچهٔ سفید کوچک که در دو طرف آن با رنگ قرمز عباراتی به شرح زیر نوشته شده بود که می‌توان از آن به‌عنوان مبانی فکری و عقیدتی شهید ذوالقدر و فدائیان اسلام نام برد:

* قل هوالله احد...
* احکام اسلام باید اجرا شود.
* قطع ایادی اجانب و دشمنان اسلام و ایران (انگلیس، آمریکا و روس)
* برقرار باد حکومت قرآن.
* واژگون باد حکومت کفر و معصیت.
* الاسلام یَعلواولایُعلی علیه: اسلام برتر از همه چیز و هیچ چیز برتر از آن نیست.

و لاتحسبن‌الذین قتلوا فی سبیل‌الله امواتا بل احیاء عندربهم یرزقون: هرگز کسانی را که در راه پروردگار کشته می‌شوند مرده مپندارید بلکه زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند. (خسروشاهی، ۱۳۸٦: ۲۲۹).

با دستگیری مظفرعلی ذوالقدر و سایر اعضای برجستهٔ فدائیان اسلام در ٤ دی‌ماه ۱۳۳٤ شمسی، اولین دادگاه ذوالقدر، با وکیل‌مدافعی سرهنگ صدری، به ریاست سرلشکر قطبی در ادارهٔ دادرسی ارتش در تهران آغاز شد. دادستانی این دادرسی را سرلشکر حسین آزموده معروف به میرغضب، دادستان ارتش و نماینده او سرگرد بهزادنیا برعهده داشتند. اعضای این دادگاه نیز متشکل از سرهنگ لورآذر، سرهنگ مدرسه‌ای، سرهنگ آذرپی و سرهنگ دست‌غیبی بودند. (خوش‌نیت، ۱۳٦۰: ۱۷۳)

سرانجام پس از دفاعیات محکم و مستدل ذوالقدر دادگاه وقت وی را به همراه سه تن از اعضای فدائیان اسلام طی حکمی به اعدام محکوم کرد. جرم او و دیگر اعضای فدائیان اسلام قیام مسلحانه بر ضد سلطنت پهلوی و بر هم زدن اساس حکومت مشروطهٔ سلطنتی و حمل غیرمجاز اسلحه اعلام گردید.(عباسی، ۱۳۸٤: اسناد شماره ۵۱ تا ۵۵)

کیفرخواست محاکمات او توسط سرلشکر حسین آزموده تنظیم شد. دومین مرحله از محاکمات وی و دیگر اعضای فدائیان اسلام به ریاست سرهنگ محمدتقی مجیدی در دادگاه تجدیدنظر در محل پادگان لشکر یک پیادهٔ عشرت‌آباد تهران، در تاریخ ۲۳ دی‌ماه ۱۳۳٤ برگزار شد که در همان روز دادگاه تجدیدنظر با تأیید حکم دادگاه بدوی به کار خود پایان داد.

سرانجام پس از انجام مقررات اداری و مهر و امضای محمدرضا پهلوی در بامداد روز چهارشنبه ۲۷ دی‌ماه ۱۳۳٤ شمسی، برابر با ۱۸ ژانویه ۱۹۵٦ میلادی، حکم دادگاه به اجرا درآمد و مظفرعلی ذوالقدر و سه تن دیگر (مجتبی نواب صفوی، خلیل طهماسبی و سیدمحمد واحدی) بنا به درخواست خودشان با چشمان باز تیرباران شدند. (عباسی، ۱۳۸٤: ۱٦۰ و ۱٦۱)

پس از این شهادت غریبانه پیکر خونین آن‌ها در همان روز در گورستان مسکرآباد تهران به خاک سپرده شد، ولی پس از مدتی بازماندگان فدائیان اسلام جنازهٔ آن‌ها را شبانه به قم منتقل و در وادی‌السلام قم دفن کردند.

پی‌نوشت

۱. با خروج عراق از پیمان بغداد در سال ۱۳۳۸ نام این پیمان به سنتو تغییر یافت و مرکز آن به آنکارا (ترکیه) منتقل شد و در سال ۱۳۵۸ شمسی منحل شد.

منابع

۱. هوشنگ مهدی، عبدالرضا؛ **سیاست خارجی ایران در دورهٔ پهلوی**، تهران: انتشارات نشر پیکان، ۱۳۸۰.
۲. جیمز، بیل؛ **شیر و عقاب**، ترجمهٔ فروزنده برلیان. ج ۱. تهران: انتشارات فاخته، ۱۳۷۱.
۳. آشوری، داریوش؛ **دانشنامهٔ سیاسی**، تهران: انتشارات مروارید، ۱۳۷۰.
٤. خوش‌نیت، حسین؛ **سیدمجتبی نواب صفوی، اندیشه‌ها و مبارزات او**، تهران: منشور برادری، ۱۳٦۰.
۵. عباسی، ابراهیم؛ **فدائیان اسلام به روایت تصویر**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸٤.
٦. امینی، داوود؛ **جمعیت فدائیان اسلام و نقش آنان در تحولات سیاسی و اجتماعی ایران**، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱.
۷. خسروشاهی، سیدهادی؛ **فدائیان اسلام** (تاریخ، عملکرد، اندیشه) تهران: اطلاعات، ۱۳۷۵.
۸. خسروشاهی، سیدهادی، **زندگی و مبارزه نواب صفوی**، تهران: اطلاعات، ۱۳۸٦.
۹. طیرانی، بهروز؛ **محاکمات سیاسی در ایران**، تهران: نشر علم، بی‌تا.

نشریات:
۱. روزنامهٔ همشهری، **فدائیان اسلام به روایت تصویر**، سه‌شنبه ۲۵ آبان‌ماه ۱۳۸۹.
۲. مجله **خواندنی‌ها**، شماره ۲٦ و ۳۰ آبان‌ماه ۱۳۳٤.
۳. صدای **کرسف**، نشریهٔ داخلی شورای اسلامی، ص ۱۰.